

تکاپوی حقیقت خلع در مبانی و فلسفه تشریح

تاریخ دریافت مقاله: آبان ۱۳۹۹

تاریخ پذیرش مقاله: آذر ۱۳۹۹

علی آتشی^۱، حسین شفیعی فیینی^۲

^۱ دانش آموخته دکتری، فقه و حقوق خصوصی، دانشگاه خوارزمی تهران

^۲ استادیار، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه خوارزمی تهران

نویسنده مسئول:

علی آتشی

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

چکیده

با بررسی تعاریف فقهای امامیه از طلاق خلع، حداقل سه نظریه متفاوت درباره ماهیت خلع مشاهده می‌گردد. این پژوهش در پی آن است تا با بررسی و تحلیل اجمالی مبانی و فلسفه تشریح خلع در اسلام، به ماهیتی از خلع که منطبق با نظر شارع است، دست یابد. پس از بررسی واژه خلع از نظر لغوی و اصطلاحی، مروری بر تعاریف و برداشت های فقها از خلع، مطالعه ی سوابق تاریخی خلع و طلاق بعوض، بررسی مبانی و فلسفه تشریح خلع در اسلام و تحلیل سه نظریه دست یافته، نتیجه حاصل از پژوهش این است که علی رغم شهرت نظریه خلع توافقی (بعوض) در بین فقها و حقوقدانان، این نظریه ی خلع یک جانبه از سوی زوج، است که با مبانی و فلسفه ی مدنظر شارع انطباق بیشتری دارد.

کلمات کلیدی: حقیقت خلع، نظریات خلع، مبانی خلع و فلسفه خلع.

مقدمه

به نظر می رسد برداشت ها از نهاد خلع در فقه امامیه در طول زمان دچار تغییرات عمده ای گشته است و بنابر این طبیعی است که اثرات و احکام مترتب بر آن نیز تابعی از این تغییرات باشد. به این جهت تکیه بر آثار و احکام نهاد خلع در دستیابی به حقیقت آن معیار قابل اتکایی نیست و به ناچار، جهت رسیدن به ماهیت خلع، باید به بررسی در خاستگاه، مبانی و فلسفه آن پرداخت. پس ابتدا به اختصار مفهوم لغوی و اصطلاحی و تعاریف عمده خلع ذکر گشته و پس از آن مباحث اصلی پژوهش پی گرفته می شود.

مفهوم لغوی خلع

خلع بر وزن صلح، به ضم خاء و سکون لام، از خَلَع به فتح خاء گرفته شده است. و ریشه آن خ ل ع است. خَلَع به فتح خاء یعنی کندن و بیرون آوردن جامه یا هر پوشیدنی دیگر مانند کفش وردا است. وقتی که گفته می شود فلان شخص خلع لباس گردید یعنی لباس (خاصی) از تن او درآورده شد. این معنای حقیقی خلع است. در معنای مجازی گاهی برای عزل حاکم توسط مقام مافوق اشاره دارد. در لسان العرب خلع به معنای رها کردن چهارپا برای چریدن آمده است. خالعت المرأه زوجها إذا افتدت منه بمالها. زن شوهر خود را رها کرد وقتی که با بخشیدن مال خود به او، نفس خود را از وی باز خرید. فخلعها وأبأنها عن نفسه و سمی هذا الفراق خلعا: پس او را رها کرد و از خود جدا نمود و این جدایی خلع نامیده می شود. به اعتقاد برخی وجه نامگذاری آن فرموده خداوند است که: «هن لباس لکم و انتم لباس لهن» (بقره/۱۸۷): ایشان (زنان) لباس برای شما هستند و شما لباس برای زنان هستید. و با وقوع خلع گویی هر یک از آنان لباس خود را بیرون می آورد (ابن منظور، ۷۶/۸/۱۴۰۵؛ طریحی، ۶۸۴/۱/۱۴۱۶-۶۸۲؛ المقری، بی تا/۲۴۳/۱؛ الهلفی، ۳۱/۱/۲۰۱۹). خالعت المرأه بعلها: زن شوهرش را خلع کرد یعنی از او جدا شد و حقوق زناشویی خود را از خویش برداشت (جوهری، ۱۹۷۴/۱۲۰۵/۱۲۰۶/۳).

مفهوم اصطلاحی و تعریف خلع

برای دست یافتن به حقیقت خلع لازم است آنچه را که در فقه و حقوق تحت عنوان خلع شناخته می شود بررسی نمود تا تعریف دقیق و روشنی از آن بدست آید. لذا در زیر به جستجوی نظرات فقها و بیان دیدگاه های ایشان در این خصوص و تعاریف ارائه شده می پردازیم. علامه حلی در تعریف خلع می نویسد: خلع به فتح خاء عبارت است از بیرون آوردن لباس و به ضم خاء بر هم زدن عقد نکاح به وسیله پرداخت فدیة را گویند که همراه با کراهت زوجه از زوج است در حالی که زوج همچنان خواهان ادامه زندگی است و این امر با لفظ خلعت حاصل میگردد (علامه حلی، ۵۰۶/۳/۱۴۱۱). ایشان همچنین در جای دیگر آورده است: خلع بذل مال است از سوی زن به شوهرش برای آزاد کردن نفس خود به جهت کراهتی که از وی دارد (علامه حلی، ۵۰۶/۳/۱۴۰۷).

راوندی در فقه القرآن می نویسد: خلع و مبارات هر دو در کیفیت طلاق مؤثر هستند لذا هر یک از آن دو هنگامی که با طلاق همراه شود، جدایی بصورت بائن می گردد. اما خلع فقط از طرف زن واقع می شود و هنگامی که زن به شوهرش بگوید اگر مرا طلاق ندهی کسی را در بستر می آورم که از او متنفر هستی، خلع واجب می گردد. لذا وقتی مرد این سخن را شنید یا از حال زن به آن پی برد بر وی رها سازی زن واجب است و خداوند در قرآن خلع را افتداء نامیده است (راوندی، ۱۴۰۵/ ۱۹۴/۲-۱۹۳).

شهید ثانی می فرماید: خلع عبارت است از طلاق در مقابل عوض مورد نظر، که از جانب زوج لازم است. یعنی زوج امکان رجوع ندارد (شهید ثانی، ۸۷/۶/۱۴۰۳).

محمد حسن نجفی می فرماید: خلع از نظر شرعی برهم زدن عقد نکاح بوسیله فدیة ای است که زن به مرد می پردازد در شرایطی که زن از مرد کراهت دارد ولی مرد خواهان ادامه زندگی است (نجفی، ۲/۳۳/۱۴۱۳).

امام خمینی (ره) می فرماید: خلع عبارت است از طلاق بوسیله فدیة ای که زن، به شوهر خود می پردازد در حالی که از او بیزار است. خلع نوعی از طلاق است که در آن تمام شرایط صحت طلاق لازم است و علاوه بر آنها شرط است که صرفاً زن

از شوهر خود تنفر داشته باشد در حالی که مرد همچنان به ادامه زندگی رضایت دارد. اگر کراهت دو طرفه باشد، طلاق از نوع مبارات است و اگر کراهت از طرف شوهر به تنهایی باشد این نه طلاق خلع است و نه طلاق مبارات (امام خمینی، بی تا/۳۴۹).

آیت الله محمد صادق روحانی می نویسد: خلع در لغت عبارت است از بیرون آوردن و کندن، در اصطلاح شرعی عبارت است از بر هم زدن عقد نکاح بوسیله فدیة ای که زوجه به زوج می دهد، در حالی که از شوهر خود متنفر است و شوهر همچنان خواهان ادامه زندگی می باشد (روحانی، ۱۴۱۲/۲۳/۸۹).

آبت الله سید علی سیستانی در تعریف خلع می نویسد: طلاق زنی را که به شوهرش مایل نیست و از او کراهت دارد و مهر یا مال دیگر خود را به او می بخشد که طلاقش دهد، طلاق خلع گویند. در طلاق خلع معتبر است که کراهت زن از شوهرش به حدی باشد که او را به مراعات نمودن حقوق زناشویی تهدید نماید (سیستانی/۱۳۹۳/۲/۵۰۹).

آیت الله مکارم شیرازی می فرماید: زنی که مایل نیست با شوهرش زندگی کند و بیم آن می رود که ادامه همسری آنها باعث گناه شود، می تواند مهر خود را یا مال دیگری را به او ببخشد که طلاقش دهد. این راطلاق خلع گویند (مکارم شیرازی/۱۳۹۰/۱/۲۱۶۲).

ابن بابویه در فقه الرضا^۱ می نویسد: خلع محقق نمی شود مگر از جانب زن و عبارت از این است که زن به شوهر خود بگوید: من به هیچ سوگندی با تو پایبند نیستم و مطیع امر تو نیستم و بفرمائید تو کسی را می آورم که از او کراهت داری، هنگامی که اینها را گفت، برای شوهر او حلال می شود آنچه از او می گیرد اگر چه از صدق بیشتر باشد. بینونت و جدایی حاصل می شود و پس از انقضای عده، این زن بر سایرین حلال می گردد و مرد هم از همان لحظه می تواند خواهر او را به ازدواج خود در آورد (ابن بابویه/۱/۲۴۴).

وی معتقد است که خلع نیاز به لفظ خاص ندارد بلکه با ابراز کراهت شدید از ناحیه زوجه و گفتن عباراتی چون: «لا أبرلک قسما و لا أطیع لک أمرا ولأوطئن فرا شک ما تکرهه» محقق می شود و جدایی حاصل می گردد. شیخ صدوق (شیخ صدوق، ۱/۱۴۱۵؛ ۳۴۸؛ شیخ صدوق، ۱۴۱۳/۳/۵۲۳) و شیخ مفید (شیخ مفید، ۱/۱۴۱۳-۵۲۹-۵۲۸) نیز همین اعتقاد را دارند.

سید مرتضی در الناصریات می نویسد: خلع جدایی بائن است و هر جدایی طلاق نیست، مثل جدایی ارتداد و لعان از دیدگاه شیعه، خلع بدون لفظ طلاق موجب جدایی زن است و در این جهت که یکی از اعداد طلاق را کم می کند جاری مجرای طلاق است (شریف مرتضی، ۱/۱۴۱۷-۳۵۴-۳۵۱).

ابوصلاح حلبی معتقد است: خلع آن است که زوجه از شوهرش کراهت دارد ولی وی راغب اوست و زوجه از او دعوت می کند که وی را رها سازد. پس مرد مختار است که خواسته زن را بپذیرد و یا امتناع نماید، تا وقتی که زن به او بگوید: اگر مرا رها نسازی، از امر خدا در مورد تو نافرمانی می کنم و در حفظ نفس خود بر تو اطاعت خدا را نمی کنم و در بستر تو غیر تو را قرار می دهم، لذا برای مرد حلال نیست که زن را نگهدارد و مرد می تواند چند برابر آنچه را که به زن داده از وی دریافت کند. پس وقتی که خواسته زن را رها سازد، باید بگوید: «قد خلعتک علی کذا فأنت طالق» (ابوصلاح حلبی، ۱/۱۴۰۳-۳۰۸-۳۰۷).

شیخ طوسی در النهایه می فرماید: هنگامی که زن به شوهرش بگوید: اگر من را طلاق ندهی امر تو را اطاعت نمی کنم و حدود خدا را در مورد تو بر پا نمی دارم و از جنابت با تو غسل نمی نمایم و در بستر تو کسی را که از او کراهت داری می آورم، خلع بر مرد واجب می شود. پس وقتی که مرد این عبارات را شنید و یا از حال زن نا فرمانی وی را در یکی از این موارد دریافت، گر چه زن آن را به زبان نیاورد، بر وی خلع زن واجب می گردد (شیخ طوسی، ۱/۱۴۰۰-۵۲۹-۵۲۸؛ محقق حلی، ۱/۱۴۱۲-۴۷۰-۴۶۹).

ایشان در المبسوط خلع را توافق بین زوجینی دانسته که کراهتی هم از یکدیگر ندارند (شیخ طوسی، ۴/۱۳۸۷-۳۱۱-۳۱۰).

^۱ برخی از فقها این متن را به عنوان اثر فقهی قبول نداشته بلکه آنرا روایت در نظر می گیرند.

^۲ الخلع فرقه بائنه ولیست کل فرقه طلاقا کفرقه الردة و اللعان، عندنا ان الخلع إذا تجرد عن لفظ الطلاق، بانت به المرأه و جرى مجرى الطلاق فی أنه ینقض عن عدد الطلاق.

آیت الله صانعی معتقدند: با وجود شرایط خلع که شرط اصلی آن کراهت و عدم رضایت زن از ادامه زندگی با مرد است و این کراهت و عدم رضایت قیدی نیز ندارد، پس از قبول مال بخشیده شده، طلاق خلع بر مرد واجب است (صانعی، ۱۳۸۶، ۶۱/۸).

با بررسی تعاریف و نظراتی که به برخی از آنان اشاره گردید، سه نظریه متمایز در خصوص خلع بدست می آید.

- ۱- **نظریه خلع معوض (توافقی):** که همان نظریه مشهور در فقه امامیه است و زن به شرط داشتن کراهت از شوهرش با پرداخت فدیة، از وی تقاضای طلاق می نماید و شوهر در صورت تمایل و رضایت از مقدار فدیة و یا توافق طرفین بر آن، زن را طلاق می دهد.
- ۲- **نظریه خلع واجب:** که بر اساس آن در صورت کراهت شدید زن از شوهر و بیان عبارات حاکی از این کراهت که در تعاریف مربوط به آنها اشاره گردید، بر مرد واجب است که زن را طلاق می دهد.
- ۳- **نظریه خلع یک جانبه از طرف زوجه:** که بر اساس آن در صورت کراهت شدید زن از شوهر و بیان عباراتی که اشاره گردید، جدایی حاصل می گردد و در نتیجه این جدایی، دریافت فدیة از زن برای مرد جایز است. حال با در نظر گرفتن مبانی، حکمت و فلسفه تشریح خلع در اسلام، در پی آن هستیم که دریابیم کدام یک از نظرات فوق حقیقت شرعی خلع و بر آورده کننده هدف قانونگذار از تشریح آن می باشد. به این جهت ابتدا به عنوان مقدمه به فلسفه و هدف ازدواج و طلاق اختصاراً اشاره می گردد.

فلسفه و هدف ازدواج از نظر اسلام

خداوند سبحان ازدواج را تشریح کرد و پایداری آن را خواستار شد چرا که در آن حکمت بزرگی در تشکیل خانواده و اجتماع و عالم است که در سه امر خلاصه می گردد:

کمال انسان، آرامش و احساس امنیت و آسودگی؛ خداوند در فلسفه ازدواج می فرماید: «از آیات و نشانه های خداوند این است که برای شما از جنس خودتان همسرانی قرار دادیم تا در کنار آنان آرامش یابید» (م/۲۱) و بقای نسل آدمی است.

البته به جز این سه امر فواید دیگری برای ازدواج متصور است که عبارتند از: تمرین محبت کردن، بزرگ شدن روح، تمرین ارتباطات، شخصیت مستقل و مفیدتر، ادامه خط سیر بزرگ شدن انسان و تشکیل خانواده که ستون تشکیل اجتماع است.

خداوند پیمان زناشویی را میثاق غلیظ قلمداد نموده است (نساء/۲۱). واژه ی میثاق در قرآن کریم بر پیمان هایی اطلاق شده که وفاداری به آنها از اهمیت فوق العاده و بسزایی برخوردار است (ملکوتی خواه، ۱۳۹۰/۱۱۵). ریسمان این پیمان غلیظ به علت سکونت و آرامش زوجین در کنار یکدیگر محکم شده است، زمانی که این ریسمان پاره شود و سکونت و آرامش از بین زوجین رخت بریندد، مصلحتی در ادامه این پیمان نیست. در این جاست که لزوم طلاق احساس می گردد (امینی، «فلسفه تشریح طلاق»/۲).

اگر زن و شوهر با هم توافق و تفاهم اخلاقی نداشته باشند یا بین آنان نزاع و شقاق وجود داشته باشد به گونه ای که اصطلاح و سازش بین آنها ممکن نباشد، چگونه ممکن است ارتباط بین زوجین پا بر جا باشد و چرا باید چنین باشد. در این صورت رابطه زوجیت بیهوده می شود و تحمل آن نه تنها برای طرفین، بلکه برای جامعه که چنین خانواده ای در آن باشد سخت می گردد.

از آنجا که حیات امت ها بوجود خانواده و ارتباط بین مردم بستگی دارد در جوامع در حفظ و پایداری خانواده و پابندی به عقد ازدواج تاکید بسیار شده است.^۳ در ادیان الهی نیز به دائمی بودن عقد نکاح تاکید شده است. همان گونه که قرآن کریم نیز مردان مسلمان را سفارش به خودداری از طلاق همسرانشان کرده و سازش را بهتر دانسته است (نساء/۱۲۸).

با این حال هنگامی که رابطه مرد با زن رابطه ابدی و دائمی باشد و به اجبار ادامه یابد این رابطه مانند علاقه و ارتباط بین حیوانات با کراهت همراه می شود. و یکی از زوجین ممکن است در منزل با سختی و مشقت مواجه شود و در این صورت زندگی وی بدن مهر و محبت و عاطفه خواهد بود و اثر این زندگی بر رفتار و کردار و رابطه او با سایرین و همچنین با فرزندان روشن است. به این جهت و بنا به دلایل و مصالح بزرگ دیگری، همانگونه که ذکر شد، در اسلام

^۳ در اصل دهم قانون اساسی ایران نیز آمده است: از آن جا که خانواده واحد بنیادی جامعه اسلامی است، همه قوانین و مقررات و برنامه ریزی های مربوط باید در جهت آسان کردن تشکیل خانواده، پاسداری از قداست آن و استواری روابط خانوادگی بر پایه حقوق و اخلاق اسلامی باشد.

خداوند طلاق را حلال کرده است که منفرودترین حلال (ابی داوود، سنن/۹۳۶/۲؛ کلینی، ۱۸۶۳؛ ۳۲۸/۵/۱۴۰۷) است و البته پس از ارجاع به داوری توسط دو داور از خانواده زن و مرد و عدم موفقیت در صلح و سازش بین زوجین، این منفرودترین حلال مورد پذیرش قرار گرفته است زیرا در عین حال که طلاق امری زشت و مبعوض است ولی در برخی از مواقع یک ضرورت اجتماعی است (امینی، «فلسفه تشریح طلاق»/۲).

پس همان گونه که اشاره شد فلسفه تشکیل زندگی مودت، رحمت و آرامش است لیکن در حالتی که این موارد، جای خود را به رابطه غیر عاطفی و خصمانه بدهد آن هنگام است که پیامبر اسلام (ص) نیز طلاق را ضروری می داند (صابونی، ۶۲۷/۲/۲۰۰۴).

همانند قبل از اسلام از نظر مشهور فقهای شیعه و سنی نیز در ظاهر، همانگونه که مهریه بر عهده مرد می باشد، طلاق نیز در دست مرد است (متقی الهندی، ۶۴۰/۹/۱۴۰۱).^۴ در واقع طلاق راه نجاتی برای مرد می باشد که می تواند ادامه رابطه ازدواجی که به آن راضی نیست و از آن متنفر می گردد خودداری کند و خویش را رها سازد. لیکن حکم قضیه وقتی که زوجه از ادامه زندگی متنفر و ناراضی باشد، چیست؟ مشخص است که وقتی زوجه از ادامه زندگی متضرر و خواهان جدایی است، طلاق راه نجاتی برای وی نمی باشد چرا که طلاق به دست زن نیست. از آنجا که بقاء رابطه زوجیت در شرایط ناراضی زنی سبب شقاق و نشوز و جدایی و رعایت نکردن آنچه خداوند به عنوان حقوق شوهر بر عهده وی قرار داده، نظیر حس معاشرت، فرمان برداری و غیره آن می گردد و از آنجا که گاهی خودخواهی زوج سبب می شود که وی به طور مجانی زن را طلاق ندهد و او را به عنوان یک شیء گران بها نزد خود نگهدارد و این امر باعث ضرر به زن می گردد و از آنجا که اجبار مرد به طلاق زن بدون جبران خسارت وارده به وی نظیر؛ مهریه پرداختی و سایر عطایاتی که به تصور ادامه ی زندگی مشترک به زن داده شده، ظلم به مرد می باشد، وجود راهی برای جدایی به اراده زن ضروری بوده تا وی بتواند با جبران هزینه های شوهر و بازگردان مهریه به او از قید زوجیت رها گردد.

حال سوال این است که آیا چنین امکانی قبل از اسلام برای زن فراهم بوده است؟ در تاریخ می خوانیم: همان گونه که ازدواج بین جاهلین عرب قبل از اسلام رواج داشته طلاق هم وجود داشته است و برای آن قواعد و عرف و اسبابی در نظر گرفته بودند. آنطور که ذکر شده عادت مردم جاهلی این بوده است که مرد در هنگام طلاق به زن خویش می گفت: «حبلک علی غاربک» یا «خلیت سیبک» و عباراتی مانند این. لذا طلاق از اصطلاحات قدیمی شایع بین اقوام جاهلیت و به معنی گذشت مرد از تمام حقوقی که بر زوجه داشته، و جدایی از وی، بوده است. همانگونه که اشاره کردید طلاق حق مرد بوده و هر گاه که اراده می کرده آن را اعمال می نموده است و برای زوجه حق طلاق وجود نداشته لکن زن می توانسته نفس خویش را با توافق بر مقداری مال که به شوهرش پرداخت می کرده است، رها سازد. همانگونه که خانواده یا ولی او یا وکیل (واسطه) ولی او می توانستند با مذاکره با شوهر در مقابل مال یا انجام عملی به نفع وی، این کار را انجام دهند. وقتی که شوهر با این پیشنهاد موافقت نموده و زن را طلاق می داد، به این نوع طلاق، خلع می گفتند.

آنگونه که مورخین آورده اند اولین خلع در دنیای عرب خلع عامر بن الظرب بوده است. که دختر خود را به ازدواج برادر زاده اش عامر بن الحارث بن الظرب در آورده بود. هنگامی که دختر نزد پسر عموی خود می رود از او متنفر شده و نزد پدرش شکایت می کند و پدرش می گوید: مال تو و جدایی از همسرت با هم قابل جمع نیست پس او را از تو در مقابل آنچه به او داده ای رها می سازم (/جواد علی، ۴۹/۱۹۷۰؛ شکرآلوسی، ۴۹/۲/۱۳۴۳).

پس خلع طلاق بوده که در مقابل پرداخت مالی توسط زن یا خانواده و نزدیکان او به مرد، واقع و نفس زن با آن خریداری می شده است. قابل ذکر است که کتاب های تاریخی در مورد اینکه آیا طلاق مبارات نیز در جاهلیت وجود داشته یا خیر، ساکت مانده اند (پیشوایی، ۶۳/۱۳۸۹).

سوال دیگری که باید در اینجا پاسخ داده شود اینست که آیا طلاق بعوض، تنها در مورد طلاق خلع و مبارات مشروعیت دارد یا زوجین حتی با توافق اخلاقی کامل نیز می توانند اقدام به طلاق بعوض نمایند؟ مشهور فقهای امامیه و قانون مدنی ایران، دو قسم طلاق در مقابل عوض را نام برده اند که طلاق خلع و مبارات می باشد ولی اقسام دیگر طلاق معوض را مسکوت گذاشته اند.

^۴ قال رسول الله (ص): «أبغض الحلال الی الله الطلاق».

^۵ در قرآن کریم آیات مربوط به طلاق عموماً به مردان خطاب دارد.

آنچه مسلم است طلاق در برابر عوض مدت هاست بین فقهای امامیه مطرح شده و بین آنان در مورد آن اختلاف شدیدی بوده است؛ عده ای نظیر شهید ثانی (شهید ثانی، ۱۳۹۱/۹/۴۲۰؛ شهید ثانی، ۱۴۰۳/۶/۹۰) و فخر المحققین (حلی، ۱۳۸۹/۳/۳۷۵) این نوع طلاق را صحیح می دانند. از بین فقهای معاصر میرزای قمی (میرزای قمی، بی تا ۵۱۰/۱) در این مورد به تفصیل اظهار نظر کرده و می نویسد: گرچه مدت چهل سال معتقد به بطلان طلاق معوض بوده ولی با دقت نظر در مبانی مسئله، جواز آن را پذیرفته و بنابر این به تالیف رساله مزبور مبادرت کرده است (علوی قزوینی، ۱۳۷۹/۶۴).

در برابر این عده، برخی از فقها هستند که معتقدند: طلاق معوض صحیح و مشروع نیست. از جمله این فقها می توان به فاضل هندی (اصفهانی، بی تا/۹۵)، صاحب مدارک (موسوی عاملی، ۱۳۸۲/۲/۱۴۱۳)، صاحب جواهر (نجفی، ۱۳۳۳/۳/۵۵) و صاحب حدائق (بحرانی، ۱۳۶۹/۲۵/۵۷۵)، اشاره نمود.

از جمله این ها صاحب حدائق است که این نظریه را از جمله بی پایه ترین توهّمات ذکر نموده است (بحرانی، ۱۳۶۹/۵۷۶/۲۵).

از دید این عده از فقها در صورتی که طلاق فاقد عنصر کراهت زوجه باشد به صورت رجعی واقع شده و زوج مالک بذل نمی شود (علوی قزوینی، ۱۳۷۹/۶۵).

در این قسمت، در راستای اثبات نظر منتخب، ابتدا به اختصار، اهم دلایل مخالفین مشروعیت طلاق معوض اشاره و سپس پاسخ های ارائه شده ذکر می گردد.

۱- در آیه ۲۲۹ سوره بقره گرفتن هر گونه عوض مالی (فدیه) از زن حرام دانسته شده است «و لایحل لکم ان تاخذوا مما آتیتمو هن شیئا» و اخذ فدیّه تنها در صورت بیم عدم اجرای احکام از طرف زوجه، مباح و جایز می باشد «الا أن یخافا الا یقیماحدود الله، فإن خفتم الا یقیموا حدود الله فلا جناح علیهما فیما افدت به». به این ترتیب گرفتن فدیّه از زوجه تنها در خلع و مبارات جایز بوده و در غیر آنها اخذ مال از زوجه تحت هر عنوان مجاز و شرعی نیست (بحرانی، ۱۳۶۹/۲۵/۵۷۰؛ موسوی عاملی، ۱۳۸۲/۲/۱۴۱۳؛ علوی قزوینی، ۱۳۷۹/۸۱-۸۰).

در پاسخ به این دلیل چنین استدلال شده است: در آیه مورد اشاره واژه اخذ به معنای گرفتن همراه با نوعی قهر و غلبه استعمال شده است لذا فقط گرفتن اموال زنان با قهر و غلبه بر شوهران حرام دانسته شده است که این تحریم نیز در مواقع بیم از عدم اجرای احکام الهی، برداشته شده است کما اینکه در آیه ۴ سوره نساء به صراحت گرفتن مال از زوجه با رضایت و طیب نفس او، عملی مباح و مشروع می باشد. «فأن طبن لکم عن شیء فکلوه هنیئا مرینا». پس در صورتی که زنان قدری از مهریه شان را با رضایت به شما بدهند مصرف آن چیز برای شما حلال و گوارا می باشد. همچنین به اعتقاد محقق اردبیلی؛ این آیه بر اینکه هر عقدی که سبب پرداخت مالی از ناحیه زوجه به زوج شود باید همراه با کراهت زوجه باشد دلالت ندارد (محقق اردبیلی، بی تا/۱/۶۰۸).

۲- عده ای از روایات گرفتن عوض از زوجه در غیر موارد ترس از نشوز و معصیت را مشروع نمی دانند همانند صحیح محمد بن مسلم که از امام باقر (ع) نقل نموده است: هر گاه زن به شوهرش بگوید «من امر تو را اطاعت نمی کنم» چه آن را تفسیر کند یا نکند، آنچه را که مرد از او می گیرد، حلال است (حر عاملی، بی تا/۱۵/۳۹۸). (۲۸۵۸۸).

برخی دیگر نیز به مقتضای مفهوم شرط، اخذ مال از زوجه به عنوان فدیّه را در غیر مورد حدیث حلال نمی دانند (بحرانی، ۱۳۶۹/۲۵/۲۷۱).

در پاسخ به این دلیل نیز استدلال قبلی کفایت می نماید.

۳- در مورد عدم مشروعیت طلاق معوض ادعای اجماع شده است (علامه حلی، ۱۴۰۷/۱/۵۳۳؛ بحرانی، ۱۳۶۹/۲۵/۲۷۱).

پاسخ: مقصود از اجماع مورد اشاره، اینست که بر خلاف اهل سنت که بین پیروان آن اختلاف وجود دارد و برخی مانند ابو حنیفه، مالک و شافعی، خلع (با وجود سازگاری بین زوجین) را صحیح و برخی مانند احمد، آن را باطل و حرام می دانند (ابن قدامه، بی تا/۷/۵۴؛ بیضاوی، ۱۹۸۱/۱/۱۴۱۰)، نزد امامیه این نوع خلع بدون کراهت از طرف زوجه همواره باطل اعلام شده است.

از طرفی معقد اجماع مزبور شامل طلاق معوض نیست. بلکه جدایی از طریق خلع در حالت توافق اخلاقی بین زوجین است (مروارید، ۱۴۰۶/۲/۲۶۷؛ مروارید، ۱۴۰۶/۱/۳۴۸؛ جمال‌الدین حلی، ۱۴۰۷/۳/۵۲۱؛ شیخ طوسی، ۱۴۱۶/۴/۴۲۱).

پس بدون داشتن قصد خلع، حتی با وجود توافق کامل اخلاقی بین زوجین، اخذ فدیة در مقابل طلاق منعی ندارد (علوی قزوینی، ۱۳۷۹/۸۴).

۴- از فقها متقدم و متأخر، هیچکدام از نوع دیگری طلاق به عوض، غیر از خلع و مبارات، ذکری به میان نیاورده است.

پاسخ: علت این امر را این دانسته اند که فقط در صورتی که طلاق ذاتا در مقابل عوض قرار گیرد و این تعویض در قالب عقدی از عقود مانند صلح، هبه، جعاله، عقد مستقل و... صورت نگرفته باشد نوع خاصی از طلاق می باشد؛ همانند خلع و مبارات. لذا طلاق معوض را یکی از انواع طلاق محسوب نمی شود (علوی قزوینی، ۱۳۷۹/۸۵-۸۴). نتیجه آنکه طلاق به عوض معتبر و سبب انتقال مالکیت فدیة به مرد می گردد.

در قانون حمایت خانواده مصوب اسفند ۱۳۹۱، طلاق توافقی پذیرفته شده و مشروع است و چون در این قانون هیچ گونه قید و شرطی برای توافق ذکر نشده است،^۶ لذا علی القاعده توافق به صورت پرداخت عوض و گرفتن طلاق در هر حالتی، حتی با وجود سازگاری بین زوجین، مشروع شناخته شده است. و این خود دلیلی بر مشروعیت طلاق بعوض است.

اینک به این سؤال بر می گردیم که کدامیک از نظرات ارائه شده در خصوص ماهیت خلع، با مبانی و فلسفه تشریح خلع انطباق بیشتری دارد.

۱- نظریه خلع توافقی (معوض)

چنان که گفته شد این نظر مشهور میان فقهاست و طلاق بستگی به توافق طرفین بر مقدار فدیة و نیز اصل طلاق مشروط به کراهت زوجه از زوج، دارد.

قائلین به این نظریه، از کتاب، سنت و اجماع به عنوان مهمترین دلایل مشروعیت خلع نام می برند.

۱-۱- دلیل آنان از کتاب، آیه ۲۲۹ سوره بقره است که خداوند در این آیه می فرماید: «و لا یحل لکم ان تاخذوا مما آتیتمو هن شیئا الا ان یتعدوا الله فان خفتم الا یقیموا حدود الله فلا جناح علیهما فیما افدت به تلک حدود الله فلا تعتدواها و من یتعد حدود الله فأولئک هم الظالمون».

ایشان در برداشت از این آیه شریفه، ترجمه ذیل را ارائه می نمایند:

طلاق [رجعی] دو بار است پس از آن یا [باید زن را] به خوبی نگاه داشتن، یا به شایستگی آزاد کردن. و برای شما روانیست که از آنچه به آنان داده اید، چیزی باز ستانید مگر آنکه [طرفین] در به پاداشتن حدود خدا بیمناک باشند، پس اگر بیم دارید، که آن دو حدود خدا را بر پای نمی دارند، مانعی برای آنها نیست که زن، فدیة و عوض بپردازد و طلاق بگیرد [اینها حدود و مرزهای الهی است از آن تجاوز نکنید و هر کس از آن تجاوز کند ستمگر است].

دلیل استناد مفسران (فاضل مقداد، ۲۸۴/۲/۱۴۰۸؛ طباطبایی/۲۹/۴؛ زمخشری، بی تا/۱/۲۷۴) و فقها (صانعی، ۲۵/۸/۱۳۸۶) به این آیه به عنوان مبنای مشروعیت خلع، شأن نزول آیه و بخشی از آیه است. پیروان این نظریه، آیه را در مقام بیان جواز خلع و عدم و جوب آن می دانند و برداشت ایشان از فلا جناح در «فلا جناح علیهما فیما افدت به» جایز بودن خلع (پرداخت فدیة از سوی زن و طلاق دادن توسط مرد است) (خوانساری، ۵۸۹/۴/۱۴۰۵).

به نظر اکثر مفسران، حرمت اخذ مهریه بر زوج، موجب حرمت اعطاء بر زوجه است چون زوجه اعانت بر اثم می کند که گناه است (فاضل مقداد، ۲۸۴/۲/۱۴۰۸؛ طباطبایی/۲۹/۴؛ زمخشری، بی تا/۱/۲۷۴).

نتیجه آنکه گرفتن هر گونه عوض مالی (فدیة) از زن، حرام است جز در مواردی که بیم عدم اجرای حدود خدا از ناحیه زن برود.

و در واقع پرداخت و اخذ فدیة را تنها در صورت خوف عدم اقامه حدود الهی (خلع و مبارات) جایز می شمارند.

همان گونه که در قسمت رد دلایل مخالفین مشروعیت طلاق معوض اشاره شد، برداشت این عده از فقها و مفسران از آیه، جای تأمل است، به ویژه آنکه با توجه به معنای واژه «اخذ» در آیه، و صراحت آیه «فان طبن لکم من شیء فکلوه هنیئا مریئا» (نساء/۴) که گرفتن مال از زوجه را در صورت رضایت و طیب نفس او، عملی مباح و مشروع دانسته است، این عده بدرستی مشخص نمی نمایند که اولاً «فلا جناح»، در آیه چه گناهی را از زوج و زوجه بر طرف می سازد. چرا که در صورت پرداخت داوطلبانه مال از سوی زوجه برای گرفتن طلاق و مجاز بودن دریافت مالی که با رضایت پرداخت شده (آیه ۴ سوره نساء)، دیگری جایی برای گناه یا همان گرفتن مال با اجبار و بدون رضایت، باقی نمی ماند.

^۶ قانون حمایت خانواده مصوب ۱۳۹۱/۱۲/۱، مواد ۲۵، ۲۶ و ۲۷.

از طرف دیگر همان گونه که قبلا اشاره شد با رواج و پذیرفته بودن خلع معوض و توافقی در قبل از اسلام و مشروعیت آن براساس قواعد عمومی و کلیات آیه «یا ایها الذین آمنوا اوفوا بالعقود» (مائده/۱)، اصولا نیازی به تشریح مجدد آن نبوده است.

۱-۲- در مورد دلیل مشروعیت خلع در سنت: ماجرای جدایی حبیبه و ثابت ابن قیس که از آن به شأن نزول آیه خلع یاد شده، به شرح ذیل است:

رسول خدا(ص) برای نماز صبح بیرون آمد، حبیبه دختر سهل را دید که بر لب خانه اش ایستاده است. رسول خدا(ص) فرمودند: این کیست؟ گفت: من حبیبه دختر سهل هستم، نه من و نه ثابت. چون ثابت آمد رسول خدا به او فرمود: این حبیبه آنچه را که خدا خواسته گفت شود را، بیان کرد. حبیبه گفت: ای رسول خدا هر چه را که به من داده است نزد من است. رسول خدا به ثابت فرمودند: از وی بگیر. او گرفت و حبیبه در میان خانواده اش نشست (حسینیان قمی، مهدی و همکاران، ۱۳۹۲/۲۷).

در روایت دیگر آمده است: «حبیبه دختر سهل، همسر قیس بن ثابت بود و قیس او را دوست می داشت و حبیبه از وی بدش می آمد و قیس باغی را پیش پیامبر(ص) به وی به عنوان مهریه داده بود. پیامبر(ص) به حبیبه فرمودند: همان باغی را که بعنوان مهریه به تو داده، به او می دهی؟ حبیبه گفت: اضافه بر آن هم به او می دهم. قیس او را در برابر باغ طلاق خلع داد و چون طلاق خلع کامل گشت پیامبر(ص) به حبیبه فرمودند: عده نگهدار. سپس رسول خدا (ص) به یاران نشان فرمودند: این یک طلاق» (ابن ابی جمهور، ۱۴۰۳/۳/۳۹۲).

پیروان نظریه مشهور روایت را نیز به جواز توافق بر پرداخت فدیة از سوی زن و دریافت و انجام خلع توسط مرد تعبیر می نمایند در روایات باب خلع و مبارات در کتاب وسایل الشیعه نیز نسبت به مرد جمله «حل له ما اخذ منها» آمده است که اشعار به جواز دارد و جایز بودن اخذ با جواز طلاق دادن ملازمه دارد نه وجوب آن. با نگاهی دقیق به روایات آنچه بطور قطع از آن برداشت می گردد نه جواز توافق بر خلع بلکه جواز خلع (نظریه ی منتخب) و اخذ مال توسط مرد است. اگر این نظریه را حقیقت خلع بدانیم، فلسفه تشریح خلع که ایجاد امکان جدایی زوجه در صورت نارضایتی، نفرت و کراهت وی از شوهر بوده، بطور موثر محقق نخواهد شد.

چه بسا مردانی که به هر دلیل از طلاق همسران خود، حتی در مقابل دریافت اموال بسیار، خودداری می نمایند و بعضا قصد آزار روحی زن را دارند. و چه بسا زنانی که با وجود شدت کراهت از شوهر، مالی برای فدیة ندارند. عدم توجه به این بخش از زنان، شائبه ی خروج خداوند از عدل را در پی دارد.

بنا بر آنچه بیان شد، روشن است که این دیدگاه از خلع، نمی تواند حقیقت خلع از نظر شارع باشد. و چون براساس قواعد عمومی قراردادهای و عموماً اوفوا بالعقود بناشده، اصولا نیازی به تشریح جداگانه ندارد و حقیقت شرعی نیست.

۲- نظریه خلع واجب

بر اساس این نظریه در صورت کراهت (شدید) زن از شوهرش و بیان عبارات حاکی از این تنفر، و یا مشخص بودن آن در ظاهر و اعمال زوجه، بر مرد واجب است که زن را طلاق دهد.

در بررسی ادله مشروعیت خلع در کتاب و سنت چنان که در بند قبلی نیز مشاهده شد، نه تنها نشانه ای از وجوب خلع بر مرد مشاهده نشده بلکه بر عکس، دلایل فراوانی بر جواز خلع موجود است.

البته محقق حلی در این خصوص می نویسد: گر چه بگویند بر تو کسی را که از او کراهت داری داخل می کنم، خلع زن بر او واجب نیست، بلکه مستحب است و در این مورد روایتی مبنی بر وجوب وجود دارد (محقق حلی، ۱۴۰۸/۳/۴۰).

با این حال شارحین کتاب شرایع الاسلام و سایرین وجود چنین روایتی را تاکید نکرده اند:

فاضل هندی می نویسد: در کتاب التهایه و غنیه و الوسیله گفته شده است که طلاق خلع واجب است و حمل بر تاکید استحباب شده و در شرایع آمده است که در این مورد روایتی بر وجوب وجود دارد که ما به آن دست پیدا نکردیم (اصفهانی، ۱۸۷/۸).

صاحب جواهر نیز در این باره می نویسد: «و اگر چه ما بر آن (روایت) واقف نشدیم، همان طور که غیر از ما هم به آن اعتراف کردند» (نجفی، ۱۴۱۳/۳۳/۴۵).

لذا آشکار است که خلع مورد نظر در این نظریه علی رغم امکان اثبات آن با تکیه بر مستقلات عقلیه، منطبق با مبانی مشروعیت خلع نمی باشد اگر چه هم راستا با فلسفه و حکمت خلع است. به ویژه آنکه از عبارت «فلا جناح علیهما» در آیه ۲۲۹ سوره بقره وجوب خلع بر مرد برداشت نمی گردد. گرچه برخی معتقدند عبارت مذکور در مقام بیان جواز یا وجوب خلع نمی باشد.

۳- نظریه خلع یک جانبه از طرف زوجه^۷

بر اساس این نظریه در صورت کراهت شدید زن از شوهرش و بیان عباراتی که قبلا اشاره شد، جدایی حاصل می گردد و در نتیجه این جدایی دریافت فدیة از زن برای مرد جایز است. در این نظریه جدایی ناشی از اراده و توافق زوجین نیست بلکه شریعت روش تازه ای خلق نموده که ناشی از حکم قانونگذار است. آیه ۲۲۹ سوره بقره گواهی بر این نظریه است. ماهیت پرداخت زوجه در خلع معوض و خلع یک جانبه از طرف زوجه، متفاوت است، در خلع معوض آنچه پرداخت می شود عوض طلاق است ولی در خلع افتدایی آنچه پرداخت آن بر عهده زوجه قرار می گیرد، فدیة است که زوجه به علت جدا شدن از شوهرش به دلیل اکراه شدید، مدیون وی می گردد. و ارزش فدیة بیشتر از مهریه نخواهد بود. مهمترین ادله مورد استناد در این نظریه نیز کتاب و سنت می باشد.

۳-۱- نحوه استدلال به آیه ۲۲۹ سوره بقره در این نظریه:

ترجمه ارائه شده در خصوص آیه ۲۲۹ سوره بقره: این طلاق دوبار است و از آن پس یا به نیکو وجهی نگه داشتن اوست یا به نیکو وجهی رها ساختنش و حلال نیست که از آنچه به زنان داده اید چیزی باز ستانید مگر آنکه بدانند که حدود خدا را رعایت نمی کنند. اما هرگاه دانستید که آن دو حدود خدا را رعایت نمی کنند اگر آن خود را از شوی با خرد، گناهی بر آن دو نیست. اینها حدود خداست. از آن تجاوز مکنید که ستمکاران از حدود خدا تجاوز میکنند.^۸ عبارت «فلا جناح علیهما» در آیه باید گناهی را از زوجین بر دارد. با توجه به ابتدای آیه و عبارت و لایحل لکم ان تأخذوا ... مشخص است که گناهی که از زوج بر داشته می شود اخذ مال زوجه است. ولی از ناحیه زن چه گناهی بر داشته می شود؟ بر خلاف آنچه پیروان نظریه مشهور معتقدند دادن مال با رضایت به زوج نمی تواند گناه باشد تا با الجناح بر طرف شود. رعایت حدود الهی، پایبندی به زندگی زناشویی و حفظ حریم خانواده بر زن نیز واجب است. وقتی زوجه به درجه ای از اکراه برسد که خوف عدم رعایت حدود الهی برود، به تشریح قرآن، می تواند با ادای عباراتی که نشان دهنده این کراهت شدید است، اعلام انحلال نکاح و جدایی از زوج نماید. البته این جدایی و رهایی وی از قید زوجیت با وجوب فدیة همراه است. پس گناهی که از زوجه برداشته می شود گناه عدم پایبندی به رابطه زوجیت و بر هم زدن آن است که از آن به خلع یک جانبه تعبیر می گردد. با توجه به ابتدای آیه و عبارت «لایحل لکم ان تأخذوا...» و با توجه به آنچه بیان گردید، گناهی که از زوج برداشته میشود اخذ فدیة (بخشی از مهریه که پرداخت شده و یا به بیان دیگر مقدار مالی که معادل هزینه خرید نفس زن است) می باشد.

۳-۲- برداشت معتقدین به این نظریه از روایت حبیبه^۹:

۱- حبیبه از شوهرش ثابت بن قیس نفرت داشته است.

۲- ثابت حبیبه را دوست داشته و حاضر به طلاق وی نبوده است.

۳- حبیبه نزد رسول خدا طرح دعوی کرده و با بیان عباراتی کراهت خود را از ثابت بیان نموده است.

۴- رسول خدا (ص) جهت پی بردن به میزان کراهت حبیبه از ثابت و اطمینان از قصد وی برای جدایی، از حبیبه سوال می فرماید که آیا حاضر به پس دادن باغی که مهریه اش بوده می باشد.^{۱۰}

۵- پس از مشخص شدن کراهت شدید حبیبه و جزمیت وی بر جدایی از ثابت، رسول خدا (ص) جدایی را واقع شده دانسته و به ثابت اعلام می نمایند که می تواند باغ را پس بگیرد.

در خصوص لزوم یا عدم رجوع به حاکم برای تحقق خلع بین فقها اختلاف است. زمخشری «ان خفتم» را خطاب به امام و حاکمان می داند (زمخشری، بی تا/۱/۳۶۷) در حالی که علامه طباطبایی تبدیل تشبیه به جمع در آیه را ناشی از لزوم تحقق خوف عرفی در مقابل خوف شخصی می داند (طباطبایی/۲/۲۳۴). نظر دیگر این خفتم را خطاب به مردم می داند.

آن چه از تفاسیر آیه و فلسفه خلع برداشت می شود، به نظر عدم لزوم، صحیح تر است. با اینها برای صحت خلع باید کراهتی که از آن عرفا خوف عدم اقامه حدود الهی برود مسلم باشد.

^۷ برخی از نویسندگان از این نوع خلع به یک جانبه (افتدایی) تعبیر کرده اند: محقق، سیده مریم، نظریه خلع افتدایی، رساله برای اخذ دکترا به راهنمایی آقای دکتر حسین صفایی ۱۳۹۲.

^۸ ترجمه آیتی.

^۹ لازم به ذکر است که گرچه این روایت از طریق اهل سنت روایت شده ولی نزد شیعه نیز فراوان به آن استناد شده است.

^{۱۰} با توجه به این قسمت از آیه ۲۲۹ سوره بقره: «فان خفتم ألیقیمی حدود الله».

همانگونه که اشاره شد این روایت را سبب نزول آیه خلع می دانند (صانعی، ۲۵/۸/۱۳۸۶). بر اساس این برداشت آشکار می گردد که در صورت کراهت زن از شوهرش و عدم حصول توافق بر طلاق، حتی در مقابل پرداخت عوض، شارع مقدس گره ایجاد شده را با تشریح خلع یک جانبه باز نموده و فلسفه و حکمت این تشریح که همان امکان رهایی زن از قید رابطه زوجیتی است که در آن زن دچار استیصال گشته و ادامه این رابطه با نارضایتی و ضرر برای وی همراه است، با این نظریه از خلع قابل تحقق و دست یافتنی است.

نتیجه گیری

با بررسی سه نظریه غالب در خصوص ماهیت خلع، به این نتیجه دست می یابیم که حقیقت شرعی خلع، در نظریه خلع یک جانبه از طرف زوج (افتدایی) متبلور است و آیه ۲۲۹ سوره بقره و روایات وارده در این خصوص بخصوص روایت حبیبه که از آن به سبب نزول آیه خلع یاد می گردد نیز به روشنی بر این امر دلالت دارد.

منابع و مراجع

- ۱- قرآن کریم.
- ۲- ابن بابویه، فقه الرضا، چاپ اول، مشهد المقدسه، مؤتمر العالمی للإمام الرضا(ع)، شوال ۱۴۰۶ ه ق.
- ۳- ابن قدامه، المغنی، ج ۷، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- ۴- ابن منظور، محمد بن مکرّم؛ لسان العرب، ج ۸، قم، نشر ادب الحوزه، ۱۴۰۵ ه ق.
- ۵- احسانی، محمد بن علی بن ابراهیم، ابن ابی جمهور، عوالی اللثالی، ج ۳، طبعه الاولی، قم، مطبعه سیدالشهدا، ۱۴۰۳ ه ق.
- ۶- اردبیلی، احمد ابن محمد، زیده البیان فی احکام القرآن، تحقیق محمد باقر بهبودی، تهران، مکتبه مرتضویه.
- ۷- صفهانی، بهاءالدین محمد بن حسن، کشف اللثام، ج ۲، چاپ سنگی، بی تا.
- ۸- امینی، ابراهیم، فلسفه تشریح طلاق، سایت اطلاع رسانی آیت الله ابراهیم امینی: www.ibrahimamini.com/fa/node/s897
- ۹- حرانی، یوسف، الحدائق الناضره فی احکام العتره الطاهره، ج ۲۵، چاپ اول، تهران، انتشارات جامعه مدرسین، ۱۳۶۹ ه ش.
- ۱۰- بغدادی، مفید، محمد بن محمد بن نعمان عکبری، المقنعه، چاپ اول، قم، کنگره جهانی هزاره شیخ مفید، ۱۴۱۳ ه ق.
- ۱۱- یشوائی، مهدی و یشوائی، فریده، گونه های طلاق در جاهلیت و تحول نظام طلاق جاهلی یا ظهور اسلام، مجله تاریخ در آینه پژوهش، سال هفتم، شماره سوم، پاییز ۱۳۸۹ ه ش.
- ۱۲- جواد، علی، المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام، ج ۵، چاپ دوم، بیروت، دارالعلم للملایین، ۱۹۷۰م.
- ۱۳- الجوهری، اسماعیل بن حماء، الصحاح فی اللغه و العلوم، ج ۳، الطبعه الاولی، بیروت دارالحضاره العربیه، ۱۹۷۴م.
- ۱۴- حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه، ج ۱۵، بیروت، دار احیاء التراث العربی. بی تا.
- ۱۵- حسینیان قمی، مهدی، اسماعیل تبار، احمد، حسینی، احمد رضا، مهوری، محمد حسین، بروجردی، حسین، منابع فقه شیعه، ج ۲۷، ناشر فرهنگ سبز، ۱۳۹۲ ه ش.
- ۱۶- حسینی سیستانی، سید علی، توضیح المسائل جامع، ج ۲، چاپ اول، بی جا، ۱۳۹۳ ه ش.
- ۱۷- حلبی، ابوالصلاح، تقی الدین بن نجم الدین، الکافی فی الفقه، چاپ اول، اصفهان، مکتبه الامام امیر المؤمنین علیه السلام، ۱۴۰۳ ه ق.
- ۱۸- حلی، جمال الدین، احمد بن محمد اسدی، المذهب البارع فی شرح المختصر النافع، ج ۳، چاپ اول، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین، ۱۴۰۷ ه ق.
- ۱۹- حلی، محقق، نجم الدین، جعفر بن حسن، النهایه و النکتها، ج ۲، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۲ ه ق.

- ۲۰- حلی، محمد بن یوسف بن مطهر، فخر المحققین، ایضاح الفوائد. ج ۳، چاپ اول، قم، مؤسسه اسماعیلیان، ۱۳۸۹ ه ق.
- ۲۱- خوانساری، سید احمد بن یوسف، جامع المدارک فی شرح مختصر النافع، ج ۴، چاپ دوم، قم مؤسسه اسماعیلیان، ۱۴۰۵ ه ق.
- ۲۲- راوندی، قطب الدین، سعید بن عبدالله، فقه القرآن، ج ۲، چاپ دوم، قم، انتشارات کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۵ ه ق.
- ۲۳- روحانی، محمد صادق، فقه الصادق، ج ۲۳، چاپ سوم، قم، دارالکتاب، ۱۴۱۲ ه ق.
- ۲۴- الزمخشری الخوارزمی، محمود بن عمر، الکشاف عن حقایق غوامض التنزیل و عیون الاقوال فی وجوه التاویل، ج ۱، بی جا، دار کتاب العربی، بی تا.
- ۲۵- شریف مرتضی، علی بن حسین موسوی، المسائل الناصریات، چاپ اول، تهران، رابطہ الثقافہ والعلاقات الاسلامیہ، ۱۴۱۷ ه ق.
- ۲۶- شکرى الؤسى، محمود، بلوغ الارب فی معرفه احوال العرب، ج ۲، چاپ سوم، قاهره، دارالمکتب الطیب، ۱۳۴۳ ه ق.
- ۲۷- شهید ثانی، مسالک الافهام الی تنقیح شرائع الاسلام، ج ۹، چاپ اول، قم، المعارف الاسلامی ۱۴۱۳ ه ق.
- ۲۸- شهید ثانی، الروضه البهیة فی شرح المعه الدمشقیه، ج ۶، طبعه الثانی، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ ه ق.
- ۲۹- صابونی، عبد الرحمن، مدى حریه الزوجین فی الطلاق فی الشریعه الاسلامیہ، ج ۲، الطبعه الثانیه، بیروت، دارالفکر، ۲۰۰۴ م.
- ۳۰- صاعی، یوسف، فقه وزندگی، ج ۸، قم، انتشارات ثقلین، ۱۳۸۶ ه ش.
- ۳۱- طباطبایی، سید محمد حسین، المیزان، ج ۴، قم، دارالعلم، بی تا.
- ۳۲- طریحی، فخرالدین، مجمع البحرین، ج ۱، قم، مؤسسه تحقیقات و نشر معارف اهل بیت، ۱۴۱۶ ه ق.
- ۳۳- طوسی، ابوجعفر، محمد بن حسن، الخلاف، ج ۴، چاپ اول، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۶ ه ق.
- ۳۴- طوسی، ابوجعفر، محمد بن حسن، المبسوط فی فقه الامامیه، ج ۴، چاپ سوم، تهران، المکتبه المرتضویه لإحیاء الآثار الجعفریه، ۱۳۸۷ ه ق.
- ۳۵- طوسی، ابوجعفر، محمد بن حسن، النهایه فی مجرد الفقه والفتاوی، چاپ دوم، بیروت، دارالکتاب العربی، ۱۴۰۰ ه ق.
- ۳۶- علامه حلی، جمال الدین حسن بن یوسف بن مطهر، تحریر الاحکام، ج ۳، چاپ اول، قم، جامعه مدرسین، ۱۴۰۷ ه ق.
- ۳۷- کشف الحق و نهج الصدق، چاپ اول، قم، دارالهجره، ۱۴۰۷ ه ق.
- ۳۸- مختلف الشیعه فی احکام الشریعه، ج ۳، مرکز الابحاث و الدراسات الاسلامیہ، احیاء التراث الاسلامی، ۱۴۱۱ ه ق.
- ۳۹- علوی قزوینی، سید علی، بررسی نظریه طلاق معوض، مجله مجتمع آموزش عالی قم، سال دوم، شماره پنجم، بهار ۱۳۷۹ ه ش.
- ۴۰- فاضل مقداد سیوری حلی، جمال الدین، کنزالعرفان فی فقه القرآن، ج ۲، تهران، مکتب مرتضوی، ۱۴۰۸ ه ق.
- ۴۱- قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران.
- ۴۲- قانون حمایت خانواده مصوب ۱۳۹۱/۱۲/۱.
- ۴۳- قمی، صدوق، محمد بن علی بن بابویه، المقنع، چاپ اول، قم، مؤسسه امام هادی علیه السلام، ۱۴۱۵ ه ق.
- ۴۴- من لایحضره الفقیه، ج ۳، چاپ دوم، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۳ ه ق.
- ۴۵- کلینی رازی، ابوجعفر محمد بن یعقوب بن اسحاق، الکافی، ج ۵، چاپ چهارم، تهران، دار الکتب الاسلامیہ، ۱۴۰۷ ه ق.

- ۴۶- المتقی الهندی، علاء الدین علی المتقی بن حسام الدین الهندی، کنز العمال، ج ۹، الطبعة الخامسة، بیروت، مؤسسه الرساله، ۱۴۰۱ ه ق.
- ۴۷- محقق، سیده مریم، نظریه خلع افتدائی، رساله برای اخذ دکترا به راهنمایی آقای دکتر حسین صفایی ۱۳۹۲.
- ۴۸- مروارید، علی اصغر، الینابیع الفقهیه، ج ۲، چاپ اول، قم، انتشارات جامعه مدرسین، ۱۴۰۶ ه ق.
- ۴۹- المقری، احمد بن علی، المصباح المنیر، ج ۱، قاهره، مطبعة الامیریة، بی تا.
- ۵۰- مکارم شیرازی، ناصر، توضیح المسائل، چاپ ششم، تهران، انتشارات پیام عدالت، ۱۳۹۰ ه ش.
- ۵۱- ملکوتی خواه، اسماعیل، معنانشناسی «میثاق غلیظ» در پیمان همسری و بررسی مؤلفه های بنیادین وفاداری به آن، مجله مطالعات راهبردی زنان، سال سیزدهم، شماره ۵۲، تابستان ۱۳۹۰.
- ۵۲- موسوی خمینی، روح الله، تحریر الوسیله، کتاب خلع و مباره، ج ۲، چاپ اول، قم، مؤسسه دارالعلم.
- ۵۳- موسوی عاملی، سید محمد، نهایه المرام، ج ۲، چاپ اول، قم، انتشارات جامعه مدرسین، ۱۴۱۳ ه ق.
- ۵۴- میرزای قمی، ابوالقاسم بن محمد حسن، جامع الشتات، رساله الطلاق، کتاب الخلع و المبارت، چاپ سنگی.
- ۵۵- ناصرالدین، ابی سعید عبد الله عمر بن شیرازی بیضاوی، انوار التنزیل و اسرار التأویل، ج ۱، چاپ اول، بیروت، مؤسسه اعلمی، ۱۴۱۰ ه ق.
- ۵۶- نجفی، محمدحسن، جواهرالکلام فی شرح شرائع الاسلام، ج ۳۳، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۳ ه ق.
- ۵۷- الهلالی، تقی الدین، احکام الخلع فی الاسلام، چاپ دوم، بیروت، دارالفکر العربی، ۱۳۷۷ ه ق.
- ۵۸- الهللی، جمال عبدالوهاب عبدالغفار، الخلع فی الشریعه الاسلامیه، ج ۱، طبعه الاولی، الاسکندریه، مکتبه الوفاء القانونیه، ۲۰۱۶.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی